

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به استصحاب و توضیح این که در استصحاب یقین سابق و شک لاحق معتبر است و این آخرین تنبیهی که تقریباً داریم صحبت هایمان را راجع به استصحاب جمع می کنیم، تنبیه چهاردهم به حسب تعبیر مرحوم آقای نائینی، راجع به تفسیر شک لاحق بود، اوائل راجع به یقینش صحبت شد و این جا راجع به شک لاحق که اگر پشت سر هم قرار می دادند طبعاً بهتر بود، نظم فنی بیشتر مراعات می شد. علی ای حال عرض کردیم در باب استصحاب ابتدائاً تصویرات خودمان را مطرح بکنیم تا معلوم بشود این مطلبی که فرمودند چطور است.

عرض شد در باب استصحاب زوایای مختلفی دارد، بررسیش یکی از این جهت بود که خود حقیقت استصحاب یک توضیحی داده بشود که اصولاً آن چه که به عنوان استصحاب مطرح است خودش فی نفسه چیست. عرض شد که احتمالاتی که داده می شود یک این باشد که در باب استصحاب در حقیقت، حقیقتش یک نوع رفتار و عمل است یعنی حالت عملکردی دارد، رفتاری دارد و آن این که انسان گاهی اوقات سبب یک چیزی را وجدانا انجام می دهد، به جا می آورد و بعد ممکن است برای او شک و شکوکی پیدا بشود به او بگوییم در مقام عمل تو همین طور باقی باش تا عمل مناقض اول بیاید. هر نوع شک، تردیدی، احتمالی، بحثی پیش آمد به این اعتنا نکن تا وجدانا مثل اول مناقض او بیاید. مثلاً فرض کنید شخص وضو گرفته خب وضو گرفته قطعاً دیگه جای بحث ندارد، بحث یقین و این ها نیست، ما اصطلاحاً اسم این را یقین مباشر گذاشتیم این یک نوع ادراک مباشر برای ایشان است، بعد برای ایشان حالاتی و شبهاتی پیدا می شود. بگوییم همین جور آثار آن وضو را بار بکند، با وضو خودش نماز بخواند یا طواف بکند، هر چی که هست تا یقین به حدث بیاید یعنی در باب استصحاب هدف حقیقی از استصحاب همان عمل انسان است، یک کاری را انجام داد و آثار را بار بکند تا مناقض آن حالت، آن هم به نحو یقین پیدا بشود، دقیقاً مناقض آن حالت فعل اول از او صادر بشود، ما دام از او صادر

نشده همان آثار بار می شود، بگوییم حقیقت استصحاب این است، کاری که انسان انجام می دهد و لذا این را یک مرحله عملی فرض بکنیم مثلاً یک مسئله عملی است، انسان آثار را بار می کند، یک توضیحی هم در بحث سابق عرض شد و البته در روایات معروف استصحاب ما کلمه یقین آمده لکن بگوییم این جا مراد از یقین آن ادراک نفسانی نیست، مراد از یقین لانک کنت علی یقین من وضوئک یعنی تو وضو گرفتی، مراد این است نه آن ادراک نفسانی، چون انسان گاهی ممکن است یقین به وضو دارد، نمی داند چه ساعتی، یقین دارد با طهارت است، یقین دارد با وضو هم بوده، نه بگوییم این مراد نیست، یقین در این جا مراد نیست، مراد در آن جا خود وضو است، اصلاً نظر به این است که شما وضو گرفتید تا یقین به حدث پیدا نکنید آثار وضو را بار بکنید، مراد این باشد. هم در صورت یقینش مراد عمل باشد و هم در صورت شکش مراد عمل باشد و هم رفع یقین سابق. چون در این روایت مبارکه سوال از این است که أ توجب الخفقة و الخفقتان الوضوء، چرت زد، خب چرت حالت عملی انسان است، امام می فرمایند نه اگر چرت زدی فإن حرک فی جنبه شیء این چرت خودش رافع آن وضو نیست مگر این که یقیناً از او حدیثی یعنی قلبه، سمعه، بصره بخوابد و یقین به خواب پیدا بکند بنا بر این که روایت را این جور معنا بکنیم که ظاهرش هم همین طور است، ما دیروز یک معنای دیگر هم عرض کردیم بنا بر این که معنای روایت این باشد.

پس از این که در رافع حالت یقین یک عمل آمده، خوب دقت بکنید، آن عمل هم چرت زدن است، بگوییم مراد از یقین هم یعنی وضو گرفتن پس هر دو چون ذیلش که عمل است، صدر هم کلمه یقین را به عمل تفسیر بکنیم، عمل خارجی، شما وضو گرفتید آثار را بار بکنید تا وقتی که یقین به، نه یقین، تا وقتی که حدث صادر بشود یعنی ایجاد این حالت با یک عمل است، رفع آن حالت هم با یک عمل است، در هر دو یک نوع عمل را در نظر بگیریم.

خب البته این احتمال، احتمال واردی هست، حالا از روایت استفاده بشود یا نه بحث دیگری است و إلاً اجمالاً چنین چیزی در زندگی ما هم وجود دارد، در زندگی عرفی هم وجود دارد پس بنابراین من همیشه عرض کردم یک معنای یک مطلبی را که گفتیم باید به لوازمش هم ملتزم بشویم از جمله لوازم این مطلب این است که استصحاب اصل عملی صرف می شود، محرز نیست، تنزیلی نیست،

اصل عملی تنزیلی نیست. نمی گوید شما وضو دارید، می گوید اگر وضو آمد آثار وضو را بار کن تا حدث صادر بشود، هر دو فعل است پس بنابراین لا تنقض الیقین بالشک مراد از یقین اتیان آن سبب است، مراد از شک یعنی این که سبب مناقض باید بیاید، تا نیامده بار نکنیم، آن وقت در این جا یقین سابق و شک لاحق معنا پیدا می کند، معنای یقین سابق و شک لاحق این می شود لکن نتیجه اش این باشد که استصحاب می شود اصل عملی صرف، شما فقط عمل می کنید، شما هیچ حالت تنزیل و حالت احراز ندارید، اصل محرز نمی شود، می شود یک اصل عملی صرف، اصل غیر محرز می شود، البته معروف بین اصحاب ما استصحاب را اصل محرز گرفتند، با این مبنا نمی سازد و مضافا به این که این مطلب اگر درست بشود شبیه استدلالی است که از بعضی از منافقین استصحاب نقل شده که حیوانات هم روی غریزه خودشان استصحاب می کنند مثلا به خانه شان، آشیانه شان بر می گردند. اگر این مطلب درست باشد اجمالا تفسیر استصحاب مطابقت پیدا می کند با یک نوع حالت غریزی، حالت غریزی حالت مشترک بین انسان و حیوان است، شاید بعضی هایش مثلا در نبات هم باشد، مثل همین انگیزه های شرطی شده، یک اصطلاحی هست انگیزه های شرطی شده، انگیزه تقریبا مسئله علت است لکن انگیزه در افعال انسانی است، علت عام است، شرطی شده، شرطی که ترجمه انگلیسی که شد در لغت عربی این را به الحافز المشروط ترجمه کردند، حافز با حاء حطی و الف و فاء، زاء اخت الراء، حفزه، این را الان عرب زیاد بکار بردند، حفزه یعنی او را وادار کرد، انگیزه ایجاد کرد، انگیزشی در او ایجاد کرد، این را اصطلاحا الحافز المشروط شبیه همین انگیزه های شرطی شده. و مراد از این اصطلاح این است که بعضی چیز ها برای انسان به صورت طبیعی انگیزه است و بعضی چیز ها به صورت طبیعی نیستند، بر اساس ارتباطی که پیدا می کنند شبیه آن چه که ما جعلی می گوئیم، انگیزه شدنش جعلی است، البته چرا کلمه جعلی را بکار نبردند؟ چون هدفشان این بود که در این نوع از انگیزه این انگیزه پیدا می شود ولو ارادی نباشد، لازم نیست که حتما ارادی باشد، چون جعلی اصطلاحا با ارادی است دیگه، با اراده قرار می گیرد، این ها می خواستند بگویند که مطلق است، فرض کنید اگر هر وقتی که صدای رعد آمد باران هم انسان شنید این یک انگیزه ای ایجاد می کند که انسان تا صدای رعد شنید فرض کنید برود در حیاط اگر لباس ها هست جمع بکند مثلا من باب مثال، ببینید! با این که این باران نیست، آن که منشا این است که

.....

انسان لباس را جمع بکند آمدن باران است، لکن تدریجا بین آمدن باران و بین یک چیز دیگری ارتباط پیدا می شود، این ارتباط را که به اصطلاح یک حالت ذهنی دارد، حالت نفسی دارد در سابق بیشتر روی اساس تداعی معانی تفسیر می کردند، تداعی معانی از خصائص انسانی است، انگیزه های شرطی شده در حیوان هم وجود دارد، تداعی معنا به این معناست که ذهن انسان یک خصلتی دارد در مرحله یادگیری اگر مجموعه ای از معانی با هم مرتبط باشند در مرحله یادآوری هم همین طور می شود ولو بین آن ها ترابط واقعی نیست، مثلا فرض کنید شما یک سفری به مشهد رفتید در حرم حضرت رضا رفیقی دیدید ازش پولی قرض گرفتید، حالا قرض را هم فراموش کردید، یک دفعه صحبت بشود مشهد، یک دفعه یادتان می آید که فلانی را دیدید از آن یادتان می آید که از این هم قرض گرفتید پولش را ندادید، این یک طبیعتی است در ذهن انسانی که در مرحله یادگیری، چون دو مرحله است یادگیری و یادآوری، اگر در مرحله یادگیری عده ای از مطالب در ذهن انسان بیاید ولو بی ربطند، مسئله این که من قرض گرفتم با زیارت حضرت رضا که ربطی ندارد ولو بی ربطند لکن اگر در مرحله یادگیری در ذهن شما آمدند در مرحله یادآوری هم همین کار را می کند لذا لفظ تداعی، تداعی باب تفاعل یعنی همخوانی معانی، یعنی آن صور ذهنی ای که شما دارید این ها را به همدیگر ارتباط پیدا می کنند در ذهن و همدیگر را می خواهند، طبعا می دانید یک مدتی حتی در حوزه های ما لغت را بر اساس تداعی معانی تفسیر می کردند، این تداعی معانی به این معناست و حتی در قبل از اصطلاحات اصولی متاخر ما عده زیادی قبلا علیت را بر اساس تداعی، لذا قائل به جبر علی و معلولی و آن بحث فلسفی نبودند، این ها یک نوع تداعی معانی است، آتش هر جا بوده می سوزانده لذا خیال کرده آتش علت سوزاندن است در صورتی که این طور نیست، ممکن است تخلف هم پیدا بکند مثل قصه حضرت ابراهیم، این علیت را منکر شدند بیشتر روی تداعی معانی رفتند، در این قرن بیستم یک بحث دیگری در مسائل یادگیری و تعلم پیدا شد به نام انگیزه های شرطی شده که الان خدمتان عرض کردم، همان مثال معروف که برای یک سگی که می خواست غذا بیاورد یک زنگی هم می زد، بعد از بیست و یک بار زنگ که زد مثلا غدد بزاقی سگ شروع کرد به ترشح کردن، با این که غذا نیاورده بود، این ها به این نتیجه رسیدند که در حیوان نه انسان، در مطلق حیوان یک خصلت غریزی وجود دارد، این مربوط به غریزه حیوان است چون که این خصلت

.....

حیوان این می آید بین دو چیز رابطه برقرار می کند با این که در واقع ندارند و آن چیزی که انگیزه نبوده جای انگیزه قرار می گیرد و آن چیزی که انگیزه نبوده جای انگیزه قرار می گیرد، زنگ زدن انگیزه ای برای ترشح بزاق نیست، حضور طعام چرا، غذا را جلوی سگ بگذارند انگیزه ای برای ترشح بزاق هست اما زنگ زدن نیست، طبعاً زنگ زدن هست، چراغ روشن کردن هست، صدای دیگه فرض کنید نوار روشن بکند، فرض کنید به اصطلاح ماها سینه زنی صدای موبایل بگذارد و با آن غذا بیاورد. می شود ربط ایجاد کرد شرط در این جا به معنای ربط است، ربط ایجاد کرد بین دو چیز، یک چیزی که علت نیست، انگیزه نیست و بین آن چیزی که انگیزه است تدریجاً آن چه که انگیزه نیست آن هم انگیزه می شود، بعد از این مطلبی که آمد که این مطلب خصلتش یک خصلت حیوانی است، غریزی است، عده ای باز هم در غرب هم در شرق تفسیر کردند لغت را مثلاً به انگیزه های شرطی شده یعنی بحث لغت را هم همین جور که مثلاً هی آب را جلوی بچه حاضر کردند گفتند آب آب تا آن یک رابطه ایجاد کرد بین لفظ آب و این مایع خارجی و آثار مایع خارجی را بر آب دید، اصطلاح انگیزه های شرطی شده از سال ۱۹۲۰ میلادی تقریباً در این کتب آمده، یک صد سال کمتر است که آمده است، به هر حال این اصطلاح در حقیقت در حد اصطلاح الان است و إلا این از قبل بوده، من سابقاً عرض کردم در کتاب مستصفی غزالی، تصادفاً اوائل مستصفی جلد یکش ایشان چون منکر اخلاقند چون این ها منکر وجدان اخلاقی هستند اشاعره، ایشان می آید همین تفسیری که الان غربی ها دارند، وجدان اخلاقی را بر اساس انگیزه های شرطی شده معنا می کند، اسم انگیزه های شرطی شده را نمی برد لکن می گوید چون فرض کنید بچه دروغ گفت بعد از دروغ تو گوشش زدند این فهمید که دروغ گفتن بد است نه این که دروغ گفتن در واقع بد است، غزالی می گوید این افعال در واقع بد نیست، منکر حسن و قبح اند، این حسن و قبحی که افعال پیدا می کنند، غرض می خواهم بگویم خیلی سابقه دارد چون عده ای الان به این رو آوردند خیال می کنند چیز تازه ای است، این بر اساس انگیزه های شرطی شده است، حتی بعضی از این غربی ها اصلاً تفکر را یک نوع انگیزه شرطی شده می دانند. به هر حال این مطلب اگر درست باشد آن وقت اگر بخواهیم استصحاب را بر این، البته یک نکته ای هم در انگیزه های شرطی شده هست فرض کنید ۲۱ بار یک ربطی بین زنگ زدن و غذا ایجاد کرد، آن وقت بحث سر این شد که اگر بخواهد این ربط را بردارد

چند بار؟ مثلاً یک بار؟ دو بار زنگ بزند ولی غذا نیاورد تا آن ربط از بین برود. باز چند بار عکسش را، معاکسش را انجام بدهد تا آن ربط از بین برود، این ها در محل خودش نوشته شده ربطی به بحث ما ندارد.

اگر ما آمدم استصحاب را بر اساس عمل به این معنا، معنا کردیم بعید نیست که بهترین تفسیرش همین انگیزه های شرطی شده باشد، مثلاً فرض کنید یک کسی یک ماهی دارد از این خیابان به محل کارش می رود، امروز می خواهد برود بهش بگویند راه را بستند، ممکن است بگوید من دارم می روم، هر روز باز بوده، با این که بهش گفتند راه را بستند هنوز ادامه بدهد برود، البته آن جا رفت به مانع خورد جلویش را بستند بر می گردد اما بعید نیست، هنوز هم به حرف معارض گوش نکند تا با خود مانع واقعی برخورد نکند و إلا اعتنا نکند. اگر این شد دیگه استصحاب حالت دیگری پیدا نمی کند و صحبت های دیگری پیش می آید که فعلاً جایش این جا نیست. مطلب دیگری که در این جهت هست که ما قاعده اش را عرض کردیم اگر بنا شد چنین مطلبی به هر حال در زندگی ما وجود داشته باشد، یا غریزه است یا همین انگیزه های شرطی شده است یا نکته دیگری، حالا من یک نکته ای را چون انگیزه های شرطی شده را عرض کردم مرحوم آقاضیا در باب تفسیر وضع یک مبنائی دارد که تلازم بین لفظ و معنا ذاتی است و لکن این که کدام لفظ بر کدام معنا آن جعلی است، طرفینش جعلی اند اما تلازم ذاتی است، خب همه آقایان به مرحوم آقاضیا اشکال کردند، دیگه آقایانی که بعد از آقاضیا آمدند گفتند که این معنا قابل تصور نیست، قابل طرح نیست، بنده عرض کردم ظاهراً مرحوم آقاضیا همین انگیزه های شرطی شده در ذهنش بود چون آقاضیا خیلی با استعداد و خیلی با هوش است، مرد فوق العاده ای در هوش و تحقیق است، من فکر می کنم که ایشان نظرش، چون که تا حالا نگفتند و زیاد به ایشان حمله کردند، حالا که این بحث آمد این را هم بگویم، من فکر می کنم آقاضیا، البته چون در آن زمان شاید در اصطلاحات روانشناسی هم انگیزه های شرطی شده مطرح نبود، آقاضیا پی به همین انگیزه های شرطی برده، یعنی این در غریزه انسان هست، این امر غریزی است، این تلازم ذاتی است یعنی یک امر غریزی است اصولاً که بین دو چیز رابطه ایجاد می کند ولو رابطه واقعی ندارند اما طرف واقعه در اختیارش است، در همین مثال که می گویند ۲۱ بار زنگ زد و غذا آورد خب ممکن است ۲۱ بار یک چراغ را روشن بکند، ممکن است ۲۱ بار یک نوار روشن بکند، ممکن است

.....

۲۱ بار یک شخصی از یک فردی، با آمدن آن شخص مثلا غذا برایش بیاید، طرفین این قصه اختیاری است اما تلازم ذاتی است، من فکر می کنم مرحوم آقاضیا با آن هوش و استعداد ذاتی الهی خودش به این نتیجه انگیزه های شرطی شده رسیده مثلا فرض کنید مرحوم آقای مظفر از راه تداعی معنا با این که بعد از آقاضیاست، نظریه علمی انگیزه های شرطی شده بعد از تداعی معانی است، خب مرحوم آقاضیا در حقیقت می خواهد این را بگوید که یک نوع تلازم واقعی هست، این مرادش از تلازم ذاتی یعنی بشر می تواند بین چیزی که انگیزه نیست با چیزی که انگیزه است ترابط پیدا بکند و همان تاثیر را بگیرد، مرادش این است، این در ذات انسان است، این یک چیز عرضی نیست بلکه با این بیانی که من عرض کردم اصلا در ذات حیوان است، بخش انسانی نیست، غرائز بخش انسانی نیست، عقلی ها بخش انسانی است.

علی ای حال اگر این مطلب را قائل شدیم، من الان چون نمی خواهم وارد این بحث بشوم، ممکن است بگوییم برای اثبات این مطلب احتیاج به این جور برنامه ای داریم چون عملی است دیگه، بحث عملی است، احتیاج به یک جهاتی دارد که ما بتوانیم از نظر عملی این رابطه را ایجاد بکنیم.

و اما به لحاظ نظر نهایی، آیا می شود این معنا را قبول کرد؟ ما این ضابطه اش را عرض کردیم ، خیلی مطالب در عرف وجود دارد یا در غرائز انسانی وجود دارد آن چه که الان در فقه یا در اصول مطرح نظر است این است که ما بتوانیم ضابطه بهش بدسیم، عمده این است یا به اطلاع خودمان آن را حدی بکنیم، آن نکته اساسی این است. این که انسان در موارد زیادی یک عملی را انجام داد آثارش را بار می کند، حالا روی جهات مختلف تا مناقض او بیاید که این جای شبهه نیست که. اما این را ما ضابطه مندش بکنیم، قاعده مندش بکنیم در تمام موارد لذا عرض کردیم این تمام موارد که گفتیم تعبد می شود، این باید دلیل بیاید مثلا تعبد ما به همین لا تنقض الیقین بالشک است، این برای این مقدار کافی نیست، مشکلاتی دارد که برای این مقدار کافی نیست، سابقا هم توضیح دادیم پس بنابراین این معنای استصحاب که یک نوع عمل باشد این امر درستی است لکن اثبات تعبد مطلق به این الان با این ادله ای که داریم مشکل است.

احتمال دوم بگوییم در باب استصحاب یک نوع حالت ادراکی است نه ادراک مباشر که فعل باشد، یک نوع حالت ذهنی است، ادراک یک صورت ذهنی است و آن صورت یقینی، اگر صورت یقینی از شیء پیدا شد به مجرد تردید از آن یقین رفع ید نکنید، این را چون خب بعد هم توضیح می دهیم این تدریجا خودش یک قاعده ای شد اعم از استصحاب که عرض کردیم در کلمات اهل سنت یقین لا یزول بالشک و در روایات ما یقین لا یدفع بالشک یا یقین لا ینقض بالشک، یا لا تنقض یقین بالشک اما در عبارات اهل سنت در قرن دوم و سوم من این را ندیدم، حالا اگر آقایان بعد پیدا کردند، این تعابیر در متاخرین اهل سنت آمده و عرض کردیم حتی این کتابی که از اباضی ها هست که همین خوارج در عمان باشد یک قواعد فقهیه نوشتند آن ها همین اصطلاح اهل سنت را بکار بردند.

پرسش: این ذات انسان هست که از یقین سابق رفع ید نکند یا نیازمند این است که آموزش داده بشود؟

آیت الله مددی: نه آموزش نمی خواهد. این دیگه غریزی است حتی در حیوان هم هست.

آن وقت اگر این باشد چون بعد این یقین لا یزول بالشک را بعد توضیح می دهم بیشتر خواهم گفت، اگر مراد این باشد حالا این چقدر از قواعد در می آید انصافش این است که قدر متیقن این در جایی است که آن حالت یقین باشد و بعدش هم حالت شک ممکن است خصوص تساوی طرفین باشد ممکن است اعم باشد، مهم از شک دوم آن نکته ای است که من عرض کردم هر نوع حالتی که در ذهن انسان، ادراک انسان پیدا می شود و متزلزل است، ارزش ندارد بلکه ما آن را از خودمان دور می کنیم. در لغت عرب شک اصلا این است، شُکَّتْ اکفانه بالسهم که جنازه امام مجتبی سلام الله علیه عرض کردم وقتی شما در بیابان جایی می روید خاری به پای شما یا لباس شما می چسبد، شک اصلش این است، استعمال محسوس شک این است، شُکَّ ثوبه بالشوب این شوب یا خار، لذا این چیزی است که همین طور پیدا می شود و ریشه ندارد و انسان از خودش دورش می کند. آن وقت ممکن است ما بگوییم که یقین که واضح است آن صفت ادراکی خاص است، شک هم مراد این است، آن حالت ادراکی است برای انسان. این هم توضیحش گذشت.

این هم اجمالا در سیره عقلا ثابت است و شک هم حتی به این معنا ثابت است و اما این که ما بیاییم بگوییم این روایت و تعبد خاصی دارد این مبنی بر این روایتی است که ذکر شده، اگر این ها مناقشه شد این هم ضابطه مند بودنش محل اشکال است.

احتمال سوم بیاییم بگوییم مراد از یقین خصوص حالت ادراکی معین نیست، مراد از یقین هر حالت ادراکی که انسان به واقع داشته باشد، هر نوع حالت ادراکی که انسان به واقع پیدا بکند به قول آقایان ولو ظن معتبر، هر راهی که باشد، شما اگر این حالت ادراکیتان دچار تزلزل شد تا مثل آن حالت ادراکی اول نیامده باقی باشد، این را خوب دقت بکنید، مثلاً اول با بینه ثابت شد بعد هم یا یقین یا بینه پس یا یقین باشد یا حالت ادراکی که طریق به واقع باشد، ناقضش هم این است، همین حالت است. این شاید از عبارات عده ای از اصحاب ما در این جا استفاده بشود، این معنا هم ممکن است و لکن این را هم عرض کردم برای حجیت شرعی احتیاج به دلیل دارد.

احتمال چهارم بگوییم مراد از یقین همان حالت ادراکی هست لکن حالت ادراکی اعم از این که ادراکی صرف باشد، طریقی محض باشد یا ابداعی باشد، مفاد اصول باشد، مهم این است هر حالتی که قابلیت اعتماد دارد ولو اصل باشد مثل قاعده ید، مثل قاعده سوق مسلم. شما رفتید یک گوشتی را از قصاب خریدید شما قاعده ید یا قاعده سوق جاری کردید حکم کردید تذکیه شده، بعد کسی آمد گفت این نشده، بگوییم نه آقا اعتنا نکن، هر کی هم گفت اعتنا نکن، اعتنا اگر می خواهی بکنی یا به یک حالت ادراکی علم پیدا بکنی یا بینه بیاید یا یک اصل عملی معتبر بیاید. فرق این حالت چهارم با سوم اصل عملی را هم در هر دو حالت در نظر گرفت یعنی شما هر وقتی هر مطلبی را از نظر شرعی و قانونی و عرف عام یا عقلانی مورد قبول واقع شد ولو به مفاد اصل عملی باشد شما بر آن آثار بار بکنید تا عین آن مناقضش بیاید، یا عین باشد یا حالت ادراکی باشد یا اصل عملی باشد مثلاً شما این گوشت را الان می گیرید، می گوئید من نمی دانم شاید تذکیه نشده، می گویند بله اگر شک در تذکیه کردید اصالة عدم تذکیه جاری می شود. ببینید اصالة عدم تذکیه، بعد می گوئید این گوشت را از مسلمان گرفتم، می گوید حالا که از مسلمان گرفتی قاعده سوق مسلم حکم می کند که این مذکی است. ببینید، شما از یک اصل عملی به اصل عملی دیگره رفع ید کردید، استصحاب عدم تذکیه را ازش رفع کردید به قاعده سوق مسلم، حکم به تذکیه کردید.

پس مهم با این که اصل عملی است اشکال ندارد، نکته اساسی این است یعنی نکته اساسی این است که در هر مورد خصوصا بنائاً بر این مسلک که استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی شود مثل اخباری ها، نه مثل اخباری ها مثل زیادی از اصولیین شیعه مثل مرحوم سید مرتضی و دیگران. استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی شود، به شبهات موضوعیه می خورد، در شبهات موضوعیه یا عین پیدا می شود یا طرقی را که قانون معین کرده یا اصولی را که قانون قرار داده. فرض کنید طرق قانونی یا شما علم دارید این عبا ملک ایشان است یا حاکم، یک خصومتی شده، قاضی گفته این عبا ملک ایشان است، یا قاعده ید جاری کردید دولت گفته اگر کسی در چیزی تصرف کرد مالکش است، نظام نه دولت، قانون این را به شما گفته شما طبق یکی از این سه حالت حکم کردید عبا مال این است، شما از این حالتان رفع ید نکنید تا یکی از آن سه حالت بیاید، اگر احتمالی آمد شبهه ای کسی گفت نه آقا عبا مال ایشان نیست، قاضی گفته مال این است، شما بگویید مال آن است تا وقتی که باز دستگاه قضا بگوید اشتباه کردید مال او نیست یا یقین وجدانی برایتان پیدا بشود که دستگاه قضا اشتباه کرده است. هم در بعضی از موارد با یقین اجمالی هم می گویند حکم قاضی هم نافع است، حالا این یکیش محل کلام است، دقت کردید؟

پس بنابراین سه فرض تصویر می شود، یکی یقین، یکی ادراکاتی که معتبر است به صورت ادراکی و یکی اصول معتبری که به صورت ابداعی است. هر یکی از این سه تا اگر پیدا شد شما ادامه بدهید تا یکی از آن سه تا بیاید، یا ادراک مستقیم است یعنی ادراکی باشد که قطعی است، هیچ شبهه در آن نباشد، آن وقت لذا بنابراین هم یقین سابق معنا داشته باشد هم شک لاحق. دیگه لا تنقض الیقین بالشک نیست، این را به عنوان یک اصل عقلانی قبول بکنیم هر جا که یک چیزی ثابت شد یا به ادراک واضح قطعی یا به حکم قانونی مثلاً قاضی حکم کرده، شهرداری حکم کرده، شهرداری حکم کرده که شما این جا مثلاً این را داشته باشید، ما معتقد بشویم چون شهرداری حکم کرده این حکم نافذ است تا باز شهرداری بیاید حکم را بردارد اما اگر احتمال آمد نه، اگر این معنا شد دیگه معنای استصحاب و شکیت سابق و یقین لاحق کاملاً واضح می شود. تمام مواردش کاملاً وضوح پیدا می کند، مراد از شک لاحق و سابق و یقین سابق کاملاً واضح می شود، مراد از یقین سابق یکی از سه چیز است: یا یقین، یا امر ادراکی معتبر که قانون آن

.....

را معتبر کرده و یا اصل معتبری که باز قانون آن را معتبر کرده، دیگه عقلا در زندگی خودشان بهش مراجعه می کنند. این حالت ادامه پیدا می کند تا یکی از این سه تا بیاید. این معنا هم انصافا معنای بدی نیست، عقلائی هم هست، معنای قشنگی هم هست، معنای شک و یقین را هم روشن می کند فقط می ماند بخش این که آیا دلیل شرعی بر این داریم؟ این لا تنقض الیقین بالشک شامل این می شود؟ ابتدائا خب خلاف ظاهر است، انصافا باید با توجیهات و تاویلات درست کرد. به نظر ما می آید آنی که شاید تا حد زیادی صریحا این را اثبات می کند روایت مسعدة ابن صدقة است، مفصل راجع به روایت مسعدة صحبت کردیم کل شیء لك حلال که آقایان حتی در آن احتمال دادند، بحث هایش گذشت و احتمال معروف فعلا اصالة الحل است لکن عرض کردیم مشکلی که دارد آن مشکل سه تا مثال چون در آن سه مثال اصلا امام به اصالة الحل عمل نکردند، سه مثالی که در آن جا آمده و لذا عرض کردیم احتمالا روایت همان طور که گفته شده کل شیء لك، این جوری بخوانیم نه کل شیء لك حلال، کل شیء لك، حلال حتی تعلم أنه حرام بعینه و ذلک مثل الثوب یعنی هر چیزی را که یک راهی آمد از نظر قانونی، چه ادراکی و چه ابداعی این برای شما می توانید در آن تصرف بکنید تا خلافتش بیاید و لذا گفت ذلک مثل الثوب یکون علیک و لعله سرقة، خب معلوم است شما اگر لباس را از بزار و فروشنده خریدید بر اساس قاعده ید خریدید، اعتماد روی اصل عملی کردید.

بعد در ذیلش امام می فرماید: و الاشياء كلها علی ذلک، همه اشیاء همین طور است، مثال هایی که زده تو بعضی هایش اقرار است، در بعضی هایش قاعده ید است، در بعضی هایش استصحاب است، مثال هایش این جوری است، اصلا اصالة الحل نیست، بگوییم مراد امام سلام الله علیه این است، هر موردی که یکی از راه های معتبر آمد که یا یقین باشد یا آن چه که قانون آن را معتبر کرده حجت قانونی باشد یا آن چه که قانون به نحو ابداع اصل عملی آن را پذیرفته شما برایش ترتیب آثار بار بکنید حتی یستبین لك، قطع بیاید، یستبین یعنی خلاف، أو تقوم به البينة، فقط یک تصرف بکند، بگوییم بینه شامل اصل عملی هم می شود، بینه اصطلاحا شاهدین عدلین در موضوعات خارجی، شاهدین عدلین را اصطلاحا بینه می گویند لکن بگوییم در این جا شامل اصل عملی هم می شود به قرینه مقابله. آن وقت این روایت مبارکه از این به عنوان قاعده کلی در می آورد، آن وقت تفسیر این قاعده کلی هم این جور می شود. هم

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه: ۱۳۹۷/۸/۲۶

موضوع: تنبیہات استصحاب، انتہای تنبیہ چهاردهم (بر اساس تبویب مرحوم نائینی)

جلسه: ۳۷

صفحه ۱۲

یقین سابقش روشن می شود هم شک لاحقش. یک دو سه کلمه مختصر راجع به این روایت هست که دیگه چون وقت تمام شد خودم

هم حال ندارم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین